

ضرورت وجود چپ به عنوان جایگزین نظام سرمایه داری

از ابتدای ظهور سرمایه‌داری تا کنون، یک نیروی اجتماعی وجود داشته که با نام چپ خوانده می‌شده است و مشخصه‌ی اصلی این نیرو آن است که خواهان حق استفاده برابر همه‌ی انسان‌ها از امکانات زندگی بوده است. کارگران و زحمتکشان که ستون اصلی پیکار علیه دیکتاتوری‌های اشراف و فئودال‌ها را تشکیل می‌داده‌اند، همواره با این مشکل مواجه بوده‌اند که پس از خلع ید از اشراف و سرنگونی دیکتاتوری، زندگی آنان هیچ تغییری نکرده و تمام مواهب و عطایای این دگرگونی، به سرمایه‌دارانی رسیده است که خود را جایگزین اشراف قدیم کرده‌اند. کارگران و زحمتکشان که همراه سرمایه‌داران در جنگ علیه اشرافیت و کلیساها مشارکت داشتند و ستون اصلی مبارزات را تشکیل می‌دادند، به تدریج به این نتیجه رسیدند که عامل اصلی حفظ حاکمیت طبقات فرادست و جلوگیری از رسیدن آنان به یک زندگی با امکانات اولیه، همانا مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و سرمایه‌ای است که جنبه عمومی دارد.

نظام سرمایه‌داری از دو طبقه‌ی همزاد که از ابتدا در کنار یکدیگر هستند یعنی کارگران و سرمایه‌داران به وجود می‌آید و اساسا سرمایه‌داری بدون این دو طبقه وجود ندارد و این دو طبقه‌ی مشترکا علیه اشرافیت فئودالی می‌جنگند. مبارزه کارگران علیه اشرافیت همراه با سرمایه‌داران است، اما این مبارزه علیه دشمن مشترک یا دشمن دشمن خود است که همه جا مانع انکشاف و گسترش نیروهای مولده است. این دو نیروی اجتماعی از همان ابتدای مبارزه علیه اشرافیت، دو دیدگاه متفاوت در باره نظام جایگزین دارند. این دو دیدگاه در انقلابات مختلف خود را نشان می‌دهد.

در انقلاب سرمایه‌داری علیه اشراف در انگلستان (۱۶۴۴) و در انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹) که دو نمونه‌ی مشخص بر قراری نظام سرمایه‌داری است این دو دیدگاه به روشنی خود را در مطالب و برداشت‌های دوگانه در باره انقلاب علیه اشراف نشان می‌دهد. در انگلستان تجمع‌کنندگان در کلیسای پوتنی در ۱۶۴۷ پس از سرنگونی شاه دو دسته مشخص وجود داشت، آن دسته از انقلابیون که ریشه‌های مزدبگیری داشتند و تشکیل یافته از کارگران و دهقانان خرد و زحمتکشان شهری بودند و به "رومر"ها مشهور بودند، خواهان برابری در دستیابی به امکانات زندگی و برابری در تصاحب زمین و برخورداری مساوی در استفاده از امکانات زندگی بودند و در برابر دسته‌ای دیگر از مبارزان به رهبری ژنرال "ایرتون"، که از ژنرال‌های کرامول بودند، به سختی خواهان حفظ مالکیت و برتری صاحبان سرمایه و زمین بودند. "رومرها" به رهبری "ران بورو" همان نمایندگان جناح چپ در انگلستان بودند که در آن زمان خواهان رای مساوی بودند و سرمایه‌داران در برابر آن مقاومت می‌کردند و رای مساوی را برابر با حق مالکیت مساوی می‌دانستند.

در انقلاب فرانسه همین دو گرایش به نام ژاکوبین‌ها و ژیروندین‌ها بودند که واژه‌ی چپ از همان جا به وجود آمد زیرا ژاکوبین‌ها که خواهان لغو مالکیت بر زمین و مصادره آن بودند در سمت چپ پارلمان می‌نشستند و در برابر ژیروندین‌ها خواهان مقدس دانستن مالکیت و حفظ آن بودند. این دو گرایش همچنان در دوره‌های بعدی به صورت‌های مختلف خود را نشان داده است.

امروزه حافظان نظام سرمایه‌داری همچنان بر ضرورت مالکیت خصوصی بر ابزار تولید که خصلت جمعی دارد و در حقیقت گسترش مالکیت خصوصی بر تمامی شئون زندگی تاکید داشته و از آن دفاع می‌کنند و حتی خواهان آنند که سرمایه‌های عمومی که طی سالیان دراز از بودجه عمومی و با زحمت و جان‌فشانی کارگران و زحمت‌کشان به دست آمده است، به

مالکیت خصوصی عده‌ای خاص از سرمایه‌داران انحصاری در آید تا دیگر دست کارگران و زحمت‌کشان به کلی از آن‌ها کوتاه شود. آن‌ها خواهان خصوصی‌سازی آموزش و پرورش، دانشگاه‌ها و تاسیسات عظیم حمل و نقل عمومی و بهداشت و ابزارآلات تولید انرژی همانند آب و برق و کلبه‌ی تاسیساتی هستند که برای زندگی انسان‌ها ضروری است.

نظام موجود به عنوان نظامی که در آن حرکت انسان‌ها و انگیزه آن‌ها برای مشارکت در هر امر اجتماعی اعم از تولید، مبادله، اشتغال و آموزش و پرورش و ... تنها با سود و بهره‌ی شخصی از آن تعبیر می‌شود، به جایی رسیده است که در آن نوع دوستی و انسان‌گرایی و رعایت حقوق انسان‌ها برای داشتن یک زندگی ابتدایی و بهره‌مندی از مسکن و بهداشت و آموزش مناسب، اموری غیرمعمول شده است.

امروزه با وجود شکاف طبقاتی عمیق، حاکمیت عده‌ای قلیل بر سرنوشت جامعه‌ی بشری که با اختصاص دادن منابع قدرت و سرمایه به خودشان، بر جامعه‌ی انسانی حاکمیت دارند و روز به روز بر انحصارشان افزوده می‌گردد، بیشتر می‌شود. در برابر از امکانات زندگی توده‌های مردمی که عبارتند از کارگران و زحمت‌کشان و فروشندگان نیروی کار، کم می‌شود، به گونه‌ای که بر طبق آمارها، نزدیک به نیمی از جمعیت جهان (۲/۷۴ میلیارد نفر) در زیر خط فقر قرار دارند و نزدیک به نیم دیگر، تنها به یک زندگی عادی می‌پردازند و در این میان چند درصد از امکانات فوق‌العاده برخوردارند و به حیف و میل سرمایه‌های مادی و نابودی سرمایه‌های انسانی و محیط طبیعی می‌پردازند.

آن‌ها سرمایه‌های اجتماعی را با تکیه بر قدرت خود **صرف نیازهای ساختگی** می‌کنند. از طریق بمباران تبلیغات محسوس و غیرمحسوس اقدام به تحمیل استانداردهای ساختگی خود برای زندگی می‌کنند. این استانداردهای زندگی برای عده‌ای اندک توهم خوشبختی و لذت ایجاد می‌کند، اما عامل نابودی زندگی اجتماعی برای اکثریت اعضای جامعه می‌شود. به طور مثال ارائه‌ی یک استاندارد غیرطبیعی از فرم بدن توسط فیلم‌ها و سریال‌ها و توسط مانکن‌ها و بازیگران دست‌چین شده به جمعیت زیادی از مردم جهان حس حقارت و ناقص بودن می‌دهد. سود ناشی از عمل‌های جراحی زیبایی و لوازم آرایشی و تبلیغات این کالاها، توسط سرمایه‌گذاران صرف خرید کالاهای قیمتی بی‌مصرف، خرید برندها و کالاهای تزئینی بلا استفاده ، مثل خرید بستنی ۴۰۰ هزار تومانی با روکش طلا در رستوران برج میلاد می‌شود.

آموزش و پرورش در خدمت آموختن شیوه‌های تبلیغات و بازاریابی ، علم روانشناسی صرف چگونگی افزایش سود سرمایه‌داران و ایجاد انگیزه‌های روانی برای مصارف غیرضروری و جامعه‌شناسی به رشته‌هایی محدود می‌شود که شیوه‌ی کنترل جامعه برای جلوگیری از اعتراضات و پذیرش وضع موجود برای اکثریت تحت ستم باشد. رشته‌هایی از علوم تنها در خدمت فروش بیشتر کالاهای سودآور و تحمیل کردن آن کالاها به تمامی مردم درآمده است، کالاهایی لوکس همانند ماشین‌های لوکس، لباس‌های عجیب و غریب، وسایل تغییر سایز اندامها ...، که صبح تا شب با وسایل تبلیغاتی به عنوان نیاز کاذب در اختیار مردم قرار می‌گیرد. علم و دانش در خدمت تداوم وضع موجود قرار گرفته و با بالا و پایین کردن قیمت کالاهای خاص و با انحصار موجود سرمایه در دستان اقلیت صاحب قدرت، مدام فروشندگان نیروی کار را در چالش زنده ماندن و تسلیم قرار می‌دهند این نظام با واقعیت موجود اجتماعی خوانایی ندارد. زیرا تولید کالا و اشیاء مورد نیاز همگان به وسیله اکثریت جامعه انجام می‌شود . خدمات اجتماعی توسط همان نیروی کار صورت می‌گیرد. اما استفاده از امکانات موجود جامعه بشری در دست عده‌ای افراد خاص است .

راه انداختن جنگ‌های بی‌حاصل برای فروش سلاح و تجهیزات نظامی به خاطر ضرورت حفظ سودها برای همان عده خاص است. ورشکستگی این نظام به لحاظ اقتصادی و بن بست‌های آن، هر روز اعتراضاتی را در سراسر جهان به وجود آورده است

که تنها با افزایش نیروی انتظامی و نیروهای امنیتی و سرکوب توانسته‌اند تا حدودی آن را مهار کنند. محیط زیست در حال نابودی است و سرعت تخریب آن به حدی است که هر انسان مطلع از جزئیات این تخریب را به وحشت انداخته است. جنگل‌های طبیعی در کشورهای فاقد تکنولوژی پیشرفته از بین می‌روند تا از آن "پول" به دست بیاید، منابع آبی با سرعت سرسام‌آوری مصرف می‌شود، گونه‌های جانوری و گیاهی به سرعت نابود و برای همیشه از بین می‌روند و به این طریق هر لحظه نظم طبیعت برای سودآوری بیشتر سرمایه به هم می‌خورد. رشد روزافزون مصرف انرژی برای حفظ شیوه تولید کالائی و ترویج فرهنگ مصرف در حال نابودی شرایط زیست انسانی بر روی کره زمین است.

این نظام باید دگرگون شود و نیروی دگرگون کننده بخشی مربوط به تضادهای غیر قابل حل خود این نظام است و بخش دیگر آن اکثریتی هستند که از ابتدای ظهور این نظام در آن زندگی کرده، آن را استحکام بخشیده اما خود از این نظام چیزی جز فقر و سیه‌روزی و محکوم بودن به فروش نیروی کار، بهره‌ای نبرده است.

اما امروزه برای جایگزینی نظام موجود برنامه‌ی مشخص و مدونی لازم است زیرا راه‌های اصلاح‌گرانه و ترفندهای متعدد حافظان نظم موجود همگی بطلان خود را به اثبات رسانده‌اند.

"بازار آزاد" که مبلغان سرمایه‌داری ادعا می‌کردند خود قادر به تنظیم نظم زندگی بشری است با بحران‌های متعدد و متوالی در همه کشورهای جهان، اکنون دیگر ناکارآمدی خود را نشان داده است. از ایالات متحده آمریکا گرفته تا کشورهای اروپایی و آسیایی همه دچار بحران‌های مالی شدید و طولانی مدت شده‌اند. ترفندهایی نیز همانند جهانی‌سازی، تجارت آزاد، واگذاری همه چیز به عرضه و تقاضا و غیره اکنون دیگر فقط نشخوارهای عده‌ای مزدبگیر و در خدمت نظام سرمایه‌داری است که در رسانه‌های تلویزیونی، اینترنتی و نشریاتی تبلیغ می‌شوند که با پشتیبانی شرکت‌های بزرگ سرمایه‌دار اداره می‌شوند.

اما نیروی دگرگون کننده و جایگزین باید دارای ویژگی‌هایی باشد تا بتواند رسالت خود را به انجام برساند و ما در ذیل اهم این ویژگی‌ها را می‌شماریم.

۱- نیروی سازمان یافته‌ی خواهان دگرگونی باید مخالفت با کل مناسبات اقتصادی و روابط اجتماعی ناشی از شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری داشته باشد و سیستم جایگزین خود را برای این "شیوه تولید" و "روابط اجتماعی برآمده از آن" ارائه کند؛ در غیر این صورت هرگونه برنامه‌ای که **جایگزینی** برای نظام موجود نداشته و خواهان دگرگونی روابط سودمحور طبقه سرمایه‌دار نداشته باشد، در چارچوب حفظ نظام موجود خواهد بود و در محدوده‌ی حفظ و بازتولید این نظام قرار می‌گیرد. پس در درجه‌ی اول نیروی چپ باید خواهان دگرگونی نظام اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌داری باشد و تمامی آن نیروهای اجتماعی که مدافع بازار آزاد، گسترش خصوصی‌سازی و کلیت روابط و مناسبات اقتصادی و اجتماعی سیستم سرمایه‌داری هستند، از هر نوع و شکلی که باشند، نمی‌توانند منادی همبستگی با کارگران و زحمت‌کشان یا ادعای تغییر مناسبات موجود را داشته باشند.

۲- نیروهای چپ و ارائه‌کنندگان جایگزین مورد نظر طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان جامعه باید نیروی اصلی خود را در جهت ارتباط با حکومت‌شوندگان و نیروی کار تحت ستم قرار دهد و از هر گونه تعامل با قدرت و متحد شدن با یک جناح سرمایه‌داری علیه جناح دیگر و حرکت در میان خطوط قدرت بپرهیزد و از انتخاب بین بد و بدتر همواره فاصله بگیرد. این انتخاب بین بد و بدتر مربوط به دلالتان سیاسی و توده‌های فریب‌خورده و تسلیم شده‌ای است که ندانسته سرباز یک جناح

علیه جناح دیگر می‌شوند و نیروی آگاه چپ باید همواره در این زمینه هشدارهای لازم را به توده‌های مردم و زحمت‌کشان و مردم تحت ستم و فعالان اجتماعی بدهد.

۳- چپ به عنوان یک نیروی دگرگون‌کننده، کار اصلی خود را سازماندهی نیروی کار بر مبنای مقابله با سودمحوری و فردگرایی نظام سرمایه‌داری می‌داند و به همان میزان که از تعامل با هر یک از جناح‌های سرمایه‌داری فاصله می‌گیرد، به سازماندهی و اتحاد نیروهای کارگری می‌پردازد. در نتیجه وظیفه‌ی اصلی چپ به عنوان اصل پرتیکی، که هرگونه نظریه را به محک تجربه می‌زند و از درون آن ساز و کار و برنامه آینده‌ی خود را، چه به صورت درازمدت و چه به صورت کوتاه مدت آماده می‌کند، همانا حرکت در جهت حمایت یا ایجاد تشکل‌های کارگری، مردمی، صنفی و شورایی، متناسب با شرایط موجود در هر مکان و زمان خواهد بود.

۴- چپ هر چند نیروی اصلی خود را بر متشکل کردن نیروی کار قرار می‌دهد اما از اقشار میانی نباید غافل باشد چرا که آنها نیز تحت تسلط نظام سرمایه‌داری هر روز عقب‌تر می‌روند و تحت ستم و استثمار قدرت مسلط قرار دارند اما محافظه‌کارانه تن به تحمل نظام حاکم می‌دهند. اقشار میانی که عمدتاً در آرزوی تبدیل شدن به قشر ممتاز و حاکم هستند و به تسلیم‌طلبی در برابر نظام سرمایه‌داری تن می‌دهند، اما در سیستم غیرانسانی متاخر نظام سرمایه‌داری در ناامنی و تشنج دائم به سر می‌برند و همواره از به افلاس کشیده شدن ترس دارند. ناامنی آنان دائمی است. چه کارمندان غیردولتی، کارکنان بخش‌های اداری و متخصصان سطح بالا و چه دارندگان سرمایه‌های کوچک مالی، تجاری یا تولیدی همواره در معرض خطر به افلاس کشیده شدن یا غضب سرمایه انحصاری و حاکمیت مطلقه سرمایه‌داری هستند. باید با آنان برخوردی متناسب در جهت جذب به نیروهای کارگری داشته و منافع مشترک آنان با طبقه کارگر در دگرگونی نظام سودمحور مورد تاکید قرار گیرد و برنامه‌های آگاه‌گرانه در جهت ضرورت تغییر برای آنان وجود داشته باشد. این بخش مهمی از کار فرهنگی چپ است. باید به آنان نشان داد که در نظام انسان‌محور از امنیت بیشتری برای زندگی برخوردارند و آینده‌ی آنان و فرزندانشان در فردای دگرگونی نظام سرمایه‌داری بسیار بهتر از زندگی تحت نظام سرمایه‌داری خواهد بود.

۵- چپ صف خود را از نیروی واپس‌گرای مخالف سرمایه‌داری جدا می‌کند. نیروهای واپس‌گرایی که تنها با پیشرفت‌های جامعه انسانی مخالف‌اند، نه با اصل سیستم سرمایه‌داری. آنان هر چند در مبارزه با مظاهر انسانی مانند آزادی زنان و آزادی اندیشه و ... پیگیر و غیرقابل سازش هستند، اما در برابر حفظ نظام اقتصادی سرمایه‌داری متعصب‌تر و جنایتکارترند و مبارزات آنها واپس‌گرایانه و نه پیشروانه است. نمونه‌ی بارز آنها گروه‌های بنیادگرای مذهبی هستند که هیچ مخالفتی با سودمحوری نظام سرمایه‌داری ندارند، اما با مظاهر پیشرفت و تمدن و به خصوص آزادی زنان و آزادی اندیشه و بیان به وحشیانه‌ترین شکلی برخورد می‌کنند. چپ مبارزات خود را از آنها جدا می‌داند.

۶- فرقه‌گرایی آفت بزرگی در به ثمر رساندن برنامه‌های چپ است. پرهیز از فرقه‌گرایی و برخورد با آن باید از مسایل در دستور روزانه و استراتژیک نیروهای چپ باشد. اساساً نیروی چپ، در صورتی که سازو کار منظمی برای رسیدن به جامعه‌ای برتر داشته باشد با فرقه‌گرایی تناسب ندارد. دارودسته بازی‌ها و گرایش‌های فرقه‌گرایانه از آنجا ناشی می‌شود که روشنفکران منتسب به چپ، گرد خود می‌چرخند و هیچ راهی را برای فرار از این سردرگمی جست و جو نمی‌کنند. در نتیجه جبهه‌ی اصلی را فراموش کرده، به پراکنده‌کاری و بی‌عملی دچار می‌شوند یا به مهره‌هایی تبدیل می‌شوند که به صورت ناخودآگاه _ با وجود اعلام شعارهایی بر ضد سیستم موجود _ به خدمتگزار مطیع و بازتولیدکننده‌ی وضع موجود تبدیل می‌شوند؛ در نتیجه رشد فرقه‌گرایی در آن حتمی است.

اکنون پس از بر شمردن مشخصات اصلی نیروی چپ بالنده و دارای برنامه، ضروری است تا واژه‌های اساسی مورد بحث را با تفصیل بیشتری مورد بررسی قرار دهیم تا با تعریف‌های مشخص‌تر از واژه‌های مورد استفاده به وحدت نظر بیشتری دست یابیم. در بند سوم از تعریف چپ در شرایط حاضر، گفتیم که نیروی اصلی برای چپ، کارگران و زحمت‌کشان و مزدبگیران هستند، آنانی که برای گذران زندگی، مجبور به فروش نیروی کار خود هستند، یعنی طبقه کارگر. اکنون به تعریف گسترده‌تر این واژه می‌پردازیم.

فروش نیروی کار؛ شرط بنیادین حفظ وضعیت موجود

در مرحله‌ی نخست، کار فرآیندی است میان انسان و طبیعت که طی این فرآیند انسان کنترل خود را بر طبیعت بر حفظ نیازهای حیاتی خویش افزایش می‌دهد. در این حالت انسان در برابر مواد طبیعی، به صورت یک نیروی طبیعی قرار می‌گیرد. انسان از طریق کار روی طبیعت اطراف خود اثر می‌گذاشت و هم‌زمان با این عمل طبیعت درونی خود را تکامل می‌بخشید.

در طول زمان، روابط حاکم بر کار انسان، رابطه انسان و اجتماع، رابطه انسان و ابزار تولید و نیز تقسیم کار اجتماعی تغییرات بسیار یافته است اما به طور قطع تاریخ تمام جوامع تا کنون موجود، تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی بوده است. برای نمونه وقتی جامعه‌ی بورژوازی جدید از ویرانه‌های جامعه‌ی فئودالی سر بر آورد، تضادهای طبقاتی از میان نرفت؛ در عوض طبقاتی جدید، شرایط جدید ستم‌گری و اشکال تازه‌ای از مبارزه را جانشین نوع کهنه‌ی آن کرده است.

اگر در جوامع پیش از سرمایه‌داری نتیجه‌ی کار، محصولاتی بود که دارای ارزش مصرفی و برطرف کننده نوعی از احتیاجات انسانی بودند، در دوران سرمایه‌داری محصول کار دیگر نه فقط برای برآورده کردن احتیاجات انسانی که برای کسب سود صاحبان سرمایه تولید می‌شدند. محصول کار، شکل کالا را به خود گرفت و تقسیم کار اجتماعی جدیدی بر مبنای شیوه تولید کالائی شکل گرفت. به نسبتی که بورژوازی _ یعنی سرمایه _ رشد کرد، طبقه‌ی کارگر جدید نیز رشد کرد. طبقه‌ای از زحمتکشان که تا زمانی زنده هستند که کار بیابند و زمانی کار می‌یابند که کارشان بر سود سرمایه بیافزاید، چرا که کارگران جدید فاقد ابزار تولید هستند و ابزار تولید به مالکیت انحصاری طبقه سرمایه‌دار در آمده است.

نباید فراموش کرد یکی از شرایط بنیادی برای **ایجاد و حفظ** نظام سرمایه‌داری به اصطلاح "آزادی" است، اما نه آن آزادی‌ای که رسانه‌های سرمایه‌داری آن را تبلیغ می‌کنند. این آزادی عبارت است از آزادی فروش نیروی کار برای فروشنده‌گان آن (کارگران) و آزادی خرید نیروی کار توسط صاحبان سرمایه (سرمایه‌داران). شرط اساسی برای دوام سیستم سرمایه‌داری، وجود توده‌ای از مردم بی‌چیز، برخوردار از آزادی شخصی ولی محروم از وسایل تولید و اسباب معاش است. این آزادی فروش نیروی کار برای کارگران محروم از ابزار تولید به عنوان «**آزادی سیاسی**» معرفی می‌گردد. از آنجا که هدف از هر نوع فعالیت سیاسی کسب قدرت سیاسی است، طبقه‌ی سرمایه‌دار اجازه نخواهد داد که دولت به عنوان قوی‌ترین محافظ طبقه‌ی سرمایه‌دار به دست کارگران و زحمتکشان بیافتد. به عبارت دیگر آزادی در نظام سرمایه‌داری تا جایی محترم است که کارگران و زحمتکشان آزاد باشند به نمایندگان سیاسی طبقه سرمایه‌دار، رای بدهند.

طبقه کارگر چیست؟

تعریف طبقه کارگر از ابتدای ظهور این طبقه همواره مورد بحث بوده است و در یک و نیم قرن اخیر با تغییرات و نوسانات شدید در درون نظام سرمایه داری، طبقه‌ی کارگر نیز دچار تغییراتی شده است که پرداختن به آن در مقاطع مختلف ضروری است. به همین جهت در اینجا تلاش می‌کنیم تا تغییرات این طبقه را در دهه‌های اخیر مورد بررسی قرار داده و متناسب با این تغییرات برنامه‌ی عمل نیروهای کارگری ومدافعان حقوق کارگران را تدوین کنیم.

برای پرداختن به طبقه‌ی کارگر که یک مفهوم اجتماعی است ابتدا به مفهوم اقتصادی آن که نیروی کار است می‌پردازیم و سپس با روشن شدن مفهوم اقتصادی تعینات اجتماعی آن را روشن می‌کنیم.

اولین بار آدام اسمیت نیروی کار را به دو بخش نیروی کار مولد و غیرمولد تقسیم کرد. از نظر او نیروی کاری مولد است که در ازای دریافت مزد، چیزی را تولید کرده که بتوان آن را در بازار فروخت و نیروی کار غیرمولد نیرویی است که خدمات خانگی یا خدمات اجتماعی انجام می‌دهد و کالایی را تولید نمی‌کند یا کار تجسم یافته قابل فروش ارائه نمی‌دهد. اما آدام اسمیت نتوانست به درستی این دو را از هم تفکیک کند و در کارهایی مانند خیاطی خانگی و یا آشپزی خانگی دچار مشکل شد؛ زیرا اگر ارباب یا کارگر، بخشی از دستمزد و یا درآمد خود را برای انجام این خدمات نمی‌پرداخت، مجبور بود با بخشی از همان دستمزد یا درآمد آنها را از بازار تهیه کند. مثلاً در مورد موزیسینی که برای صاحب تئاتر درآمد تولید می‌کند دچار تناقض می‌شود. زیرا از یک طرف کار او درآمد ایجاد می‌کند و از طرف دیگر کالای قابل فروش به بازار ارائه نمی‌داد.

این بحث در میان اقتصاد دانان بعدی نیز ادامه پیدا کرد. هر چند که این تعاریف از جنبه‌های مختلف بسیار بحث برانگیز است اما بهترین تعریفی که در زمان فعلی می‌توان برای این مقوله ارائه داد که هم نیروی کار مولد و مفید را از نیروی کار غیرمولد جدا کرد و هم صف‌آزایی طبقاتی را مشخص کند، تعریف زیر است:

نیروی کار صنعتی و مولد آن نیرویی است که برای تداوم تولید ضروری باشد و نیروی کار غیرمفید و یا غیرمولد آن نیرویی است که برای تداوم تولید ضروری نیست، بلکه جهت کسب و دریافت ارزش اضافی و حفظ روند سلطه‌ی سرمایه ضروری است.

با این تعریف آن نیروهایی که خدمات تولید را انجام می‌دهند، تا آنجا که برای ادامه تولید ضرورت دارند، به طبقه پرو لتاریا وابسته بوده و در حقیقت نیروی کار خود را برای تداوم تولید می‌فروشند و جزئی از ارتش کار یا نیروی کار محسوب می‌شوند. این امر مربوط به خود تولید نعم مادی و ضروریات زندگی است که متناسب با پیشرفت تکنولوژی و به کارگیری آن در زندگی اجتماعی است. به هر میزان که از خود تولید دورتر می‌شویم و به فعالیت‌های مخرب برای حفظ تسلط نظام سرمایه‌داری می‌رسیم، به همان میزان از پرو لتاریا و متحدان آن جدا شده و دورتر می‌شویم.

بدین ترتیب آن نیروی کاری که خدماتی برای تولید و بازتولید، یعنی ضرورت ادامه‌ی تولید، انجام می‌دهد، متحد طبیعی طبقه‌ی کارگر است. از آن جمله می‌توان معلمان، پرستاران، متخصصان بخش انرژی، حمل و نقل، کارکنان بخش ارتباطات، کارکنان بخش توزیع، متخصصان بخش کامپیوتر، طراحان و نقشه‌کشان و کلیه کسانی را متحدان طبیعی طبقه کارگر دانست که برای تداوم تولید و بازتولید ضروری هستند و در ازاء ارائه کارشان مزد دریافت می‌کنند.

این بحث مطالب مفصل‌تر و نمونه‌های متنوعی دارد که باید به آن پرداخته شود.

تا اینجای مساله متحدان پرولتاریا و در حقیقت نیروی کار، کسانی هستند که به صورت مستقیم یا با واسطه برای تداوم تولید ضروری هستند و نه برای تداوم سلطه. اما در این میان طیف‌های مختلف وجود دارند که از مرکز تولید تا مرکز سلطه ادامه دارند و به هر میزان که از مرکز تولید به مرکز سلطه نزدیک‌تر می‌شویم، به همان میزان از متحدان نیروی کار فاصله می‌گیریم. مرز در آنجا است که ضرورت تولید از ضرورت حفظ سلطه جدا می‌شود و در همینجا تفاوت بین پرولتاریا و مزدوران نظام سلطه مشخص می‌شود. هر چند هر دو کار مزدی می‌کنند اما یکی برای حفظ تسلط سرمایه‌داری و دیگری برای گذران زندگی و ایجاد کالای ضروری برای تداوم زندگی انسانی. در همین جا است که برخی تنها کار مزدی را مطرح می‌کنند و برای‌شان فرقی نمی‌کند که کسی با زدن و شکنجه و آزار دیگران مزد بگیرد یا با تولید شیر و غذای کودکان. اما با این تعریف، مزدوران سرکوبگر، کارمندان بخش قضائی، مالیات بگیران و انواع نیروهای اجرایی که برای حفظ سلطه سرمایه‌داری، در خدمت حفظ سلطه هستند و با ضرورت تداوم تولید بیگانه اند را جدا میکند.

در خود تولید نیز کالاهایی وجود دارند که تولید آنها غیر ضروری هستند، همانند جنگ افزار و وسایل شکنجه و سرکوب مانند باتوم، سپر، گازهای اشک‌آور و غیره؛ و در مقابل تولید تراکتور کمباین، وسائل نقلیه و غیره و یا تولید مواد غذائی و تولیدات پتروشیمی و سازو برگ انرژی و... نیز وجود دارد.

در اینجا بحث تولید مطرح است و آن نیروی کار زنده که بر نیروی کار مادیت یافته چیزی می‌افزاید، نیروی کار مولد است. شک نیست که تمام آنها که بر کار مادیت یافته چیزی می‌افزایند، کار تولیدی هم انجام می‌دهند. در همه‌ی زمینه‌ها تمام آنان که خدمات تولید هم انجام می‌دهند همانند مدیریت تولید، کار بهداشت و درمان، برنامه‌ریزی توسعه و فن‌آوری ... همه‌ی آنها نیروی کار هستند. اما درست به همان میزان که از تولید کالای مفید دورتر می‌شوند و به تولید کالاها و لوازم سرکوب و یا تثبیت نظام سلطه‌گر می‌پردازند، به همان میزان از نیروی پرولتاریا به عنوان طبقه‌ای آینده‌ساز، پیشرو و آگاه دورتر می‌شوند و به نیروهای ویژه‌تر سرمایه‌داری و مزدور تبدیل می‌شوند. به همان ترتیب تولیدکنندگان وسایل سرکوب و به کار بردگان و مبلغان، مزدور آن نظام، هر چند حقوق بگیر و نیروی کار هستند، اما به دلیل شرایط خاص‌شان در برابر مزدی که می‌گیرند، برای تداوم تولید و زندگی انسانی در نظام آینده، اولاً ضروری نیستند، یعنی با حذف تولیدات آنان از زندگی اجتماعی خللی در روند جامعه ایجاد نمی‌شود، بلکه حتی مانع پیشروی جامعه نیز هستند. در عین حال از آنجا که سرنوشت تداوم زندگی‌شان با نظام سلطه گره خورده است، آخرین بخش نیروی کار هستند که به کارگران می‌پیوندند.

هم چنین در زمینه‌ی نیروی کار اجتماعی، همانند هنرمندان، موسیقی‌دانان، نویسندگان و... که برای تداوم و سرزنده نگهداشتن نیروی کار ضروری هستند و هنر مرفقی و مردمی را می‌آفرینند که متحد طبقه‌ی کارگر هستند و در مقابل هر آنچه برای تداوم استثمار، تحمیق و انحراف توجهات از روابط غیر انسانی سیستم موجود به خیالبافی و امیدهای آخر الزمانی است، هنر "زائد" و "بازاری" می‌باشد. به هر میزان که از هنر انسانی و خلاق دور می‌شویم، به هنر بازاری نزدیک‌تر می‌شویم.

در همه زمینه‌ها می‌توان متحدان نیروی کار و متحد سرمایه‌داری را مرزبندی کرد. آگاهی‌بخشی و ضرورت سازماندهی و تشکل نیروی کار نیز به همین ترتیب است. مدافعان حقوق کارگر و فعالان کارگری برای گسترش تشکلهای کارگری نیروی خود را در آنجا متمرکز می‌کنند که ضرورت تداوم تولید مفید در جامعه انسانی است از جمله مراکز آموزشی که ضرورت تداوم زندگی اجتماعی است اما در همین زمینه مراکز آموزشی پلیس و یا نیروهای سرکوبگر از آموزش نیروهای مولد و مفید متمایز می‌شود و هم چنین نیروهای فنی و خدماتی و ...

به طور قطع آن نیروهای کاری که به هر ترتیب در معرض فروش گذارده می‌شوند تا آن جا که به طور مستقیم در جهت حفظ نظام سلطه هستند و در تداوم این نظام نقش اساسی دارند، به همان میزان در معرض آموزش و پذیرش نظام حاکم به صورت ابدی و ازلی قرار می‌گیرند و به همان ترتیب نیروی کار مفید نیستند و از آنجا که در نظام آینده جایی برای خود نمی‌بینند، در نتیجه با تمام وجود از نظام موجود حمایت کرده و شیوه کارشان و تداوم زندگی‌شان با نظام حاکم به گونه‌ای گره خورده است که توان گسست از آن را ندارند. از آن جمله سانسورچیان و تدوین‌کنندگان و سازندگان ابزارآلات ترویج نظام حاکم و دلالان محبت و آدم فروشان و ...

با گسترش روز افزون سرمایه‌داری و ضرورت گسترش سیستم امنیتی و پلیسی برای حفظ سلطه، روز به روز در طی قرن گذشته بر تعداد این فروشندگان نیروی کار، که برای حفظ نظام سلطه لازم است، افزوده شده است که نمونه‌های آن گسترش نیروهای پلیسی و امنیتی است.

سازمان‌دهی نیروی کار

در شماره‌های ۳ و ۴ مشخصات چپ گفتیم که وظیفه‌ی اصلی، سازماندهی نیروی کار و آگاهی‌بخشی به نیروهای میانی است. حال این سازماندهی و آگاهی دادن چگونه صورت می‌گیرد.

اتحادیه و سندیکا سازمان کارگری در دوران سرمایه‌داری است. کارگران و مزدبگیران اولین گام را در جهت منافع خود به صورت یک طبقه هنگامی بر می‌دارند که همبستگی مشترکی را برای رسیدن به خواسته‌های خود ضروری می‌بینند و این ضرورت در ابتدا آنان را گرد یکدیگر جمع می‌کند. بعد از این گرد هم جمع شدن است که حرکت برای رسیدن به خواسته‌های خود را آغاز می‌کنند و درست از همین جا است که به مدون کردن این خواسته‌ها می‌رسند. در اینجا کارگران، حرکت جمعی و ساز و کار رسیدن به این خواسته‌ها را با سازماندهی خود به پیش می‌برند.

آنها با ایجاد سازمان‌های صنفی خود یا انتخاب نمایندگان محدوده صنفی خود، به خواسته‌های کوچکی همانند افزایش محدود دستمزد و یا امتیازات محدود دست می‌یابند. اما چندان طول نمی‌کشد تا دریابند که این امتیازات کوچک مشکل اساسی آنان را حل نخواهد کرد که همانا عبارت از امنیت شغلی و اجتماعی است. خیل عظیم لشکر بیکاران و افزایش طمع سرمایه‌داران همواره زندگی آنان را مورد تهدید قرار می‌دهد. در نتیجه با آگاه‌تر شدن به منافع طبقاتی در می‌یابند که تنها امتیازات کوچک نمی‌تواند زندگی آنان را تامین کند. بلکه این امتیازات باید با همبستگی بخش‌های مختلف کارگران و مزد و حقوق‌بگیران تحکیم شود. عناصر آگاه‌تر فعالان صنفی به زودی در می‌یابند که حفظ امتیازات به دست آمده و تداوم آن تنها از درون قدرتمندی و اتحاد با سایر تشکل‌های صنفی و به زبانی اتحادیه‌های سراسری و یا فدراسیون‌ها و کنفدراسیون‌ها خواهد بود.

اما به خوبی می‌دانیم که نظام سرمایه‌داری به راحتی ایجاد تشکل‌های مستقل سراسری را نخواهد پذیرفت. در نتیجه چالش بزرگی در سر راه آن وجود خواهد داشت که البته نیروهای چپ با آگاهی از این مساله و با درایت خاص و بهره‌گیری از تجارب گذشته و تجربیات جهانی با آن مواجه خواهند شد. این امر پراتیک مشخص و معینی را پیش روی نیروهای چپ قرار می‌دهد. که با تمرکز بر روی خواسته‌های عمومی می‌توان به آن پاسخ داد.

امر مهم آن است که سازماندهی را باید بر روی نیروی کار مفید متمرکز کرد و وظیفه‌ی اصلی و هم چنین بازده بیشتر بر روی نیروی کار مفید است و در میان نیروهای زائد تولید، هر چند عناصر آگاه وجود دارند و آنان نیز کارگرند، اما سازماندهی آنان امری پیچیده و بسیار حساس است که برای برخورد بیشتر با آن، فعالان کارگری باید برنامه‌های دقیق‌تری را ارائه دهند.